



## درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۴/اردیبهشت/۱۳۹۶

موضوع کلی: اوامر

مصادف با: ۱۷ شعبان ۱۴۳۸

موضوع جزئی: مقدمه واجب - مباحث مقدماتی - واجب نفسی و غیره

دوران امر بین وجوب نفسی و غیره - مقام اول: اقتضای اصل لفظی

جلسه: ۱۰۱

سال هشتم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته

همان طور که در جلسه قبل بیان شد بحث ما در دوران بین نفسیت و غیریت است و این که آیا راهی وجود دارد که حکم به نفسیت یا غیریت واجب کنیم یا خیر؟ همچنین بیان شد که ابتدا باید اشاره‌ای اجمالی به ثمره این بحث کنیم تا بتوانیم وارد بحث شویم. گفته شد در این مقام در دو جهت باید بحث شود: ۱. مقتضای اصول لفظیه. ۲. مقتضای اصول عملیه.

یعنی از نظر اصول لفظی مثل اصالة الاطلاق آیا راهی برای استکشاف نفسیت یا غیریت واجب می باشد یا خیر؟ به عبارت دیگر مقتضای اطلاق چیست؟ و بر فرض که دست ما از اصول لفظی و ادله لفظیه کوتاه بود باید ببینیم مقتضای اصل عملی چیست؟ آیا مقتضای اصل عملی این است که واجب یک واجب نفسی است یا یک واجب غیره؟ آنچه که امروز به آن می پردازیم بحث در جهت اول، یعنی مقتضای اصول لفظی است.

### مقام اول: مقتضای اصل لفظی

در مجموع در این جهت دو قول وجود دارد:

قول اول: ما نمی توانیم به اصالة الاطلاق در این مقام تمسک کنیم.

قول دوم: ما این جا می توانیم به اصالة الاطلاق تمسک کنیم.

از جمله قائلین به قول اول مرحوم شیخ انصاری و از جمله قائلین به قول دوم محقق خراسانی است که قائل است در ما نحن فیه می توان به اصالة الاطلاق تمسک کنیم.

اساس نزاع این دو گروه در این است که اگر گفتیم اطلاق وجود دارد، نتیجه اش این است که با تمسک به اطلاق لفظی کشف می کنیم این واجب یک واجب نفسی است. مثلاً اگر دلیلی وارد شد که «صل عند رؤیة الهلال» موقع رؤیت هلال دعا کنید و ما شک کردیم که این یک واجب نفسی است یا یک واجب غیره آیا می توانیم به اطلاق این دلیل اخذ کنیم و کشف کنیم این یک واجب نفسی است؟ یعنی کشف کنیم این واجب مقدمه یک واجب دیگر و مانند وضو برای نماز نیست؟ کسانی که می گویند به اصالة الاطلاق می توان تمسک کرد می گویند: ما به اطلاق این دلیل اخذ می کنیم و همین که می بینیم در کلام مولا هیچ قیدی ذکر نشده و مولا نگفته «صل عند رؤیة الهلال لکذا» برای این که بعد از دعا مکلف فلان کار را انجام بدهد، چون هیچ قیدی در امر مولا وجود ندارد و چون واجب نفسی معلق بر چیز دیگری نیست، بنابراین وقتی دلیل را به نحو مطلق می بینیم و این که امر مولا مقید و معلق به یک واجب دیگر نشده است می توانیم نفسیت واجب را کشف کنیم.

در حالی که واجب غیرى این چنین نیست. بلکه واجب غیرى واجبى است که «وجوب لواجب آخر». لذا مى‌گوییم اگر واجب غیرى بود باید متصلا یا منفصلا ذکر مى‌شد که این واجب به خاطر فلان واجب، واجب شده است کما این که وضو برای نماز واجب شده است. یعنی وقتى مى‌بینیم که دلیلى وارد شده و واجبى را بر عهده ما گذاشته و نه متصلا و نه منفصلا معلق بر واجب دیگر نشده و وجوبش مقید به واجب دیگر نشده لذا کشف مى‌کنیم این واجب یک واجب نفسى است.

اما کسانی که مى‌گویند به اصاله الاطلاق نمی‌توان تمسک کرد مى‌گویند: ما این جا موانعی داریم که نمی‌توانیم به اطلاق تمسک کنیم.

پس جهت روشن شدن مطلب باید این نزاع را تبیین و ببینیم که با اصاله الطلاق مى‌توانیم نفسیت واجب را کشف کنیم یا خیر؟

### نظر مرحوم شیخ انصاری

ایشان از کسانی است که معتقد است اینجا نمی‌توانیم برای اثبات نفسیت واجب به اصالة الاطلاق مراجعه کنیم.

ریشه سخن شیخ انصاری بر مى‌گردد به مطلبی که ایشان در باب وضع هیئات و حروف بیان کرده‌اند. ایشان در باب وضع هیئات معتقد است به طور کلی هیئت‌ها از جمله هیئت وجوب و وضعشان عام و موضوع له آن‌ها خاص است. یعنی مثل معانی حرفى مى‌باشند و همان طور که معانی حرفى وضع عام و موضوع له آن خاص است هیئات نیز این چنین هستند.

وضع عام موضوع له خاص یعنی واضع در مقام وضع وقتى مى‌خواسته هیئت افعال مثل «صل» را وضع کند مفهوم و ماهیت طلب را در نظر گرفته ولی هیئت افعال را برای مفهوم طلب که کلی است وضع نکرده است بلکه آن را برای مصادیق طلب وضع کرده. مثل «من» برای وضع «من» واضع مفهوم کلی الابتداء را تصور کرده و سپس مصادیق آن را در نظر گرفته و آن را برای آن مصادیق وضع کرده لذا موضوع له خاص مى‌شود. وضع عام و موضوع له خاص. یعنی در مقام تصور کلی تصور شده اما آن چه که موضوع له قرار گرفته مصداق بوده است.

مرحوم شیخ در رابطه با هیئات مى‌گوید: واضع زمانی که می‌خواسته هیئت افعال را وضع کند در مقام تصور معنا، معنای کلی طلب را تصور کرده اما هیئت افعال را وضع کرده برای مصادیق، منظور از مصادیق طلب همان اراده‌های حقیقی مى‌باشد که قائم به نفس مولا است. آن اراده حقیقی که در نفس مولا شکل مى‌گیرد و از عبد می‌خواهد فلان کار را انجام بدهد، مى‌شود مصداق طلب. یعنی همان اراده واقعی و حقیقی که در نفس هر مولا به هر مناسبتی شکل مى‌گیرد. پس این که مى‌گوید موضوع له هیئات مصادیق طلب مى‌باشند، یعنی همان واقعیت‌های طلب، یعنی هر طلبی که قائم بر نفس هر مولایی است.

بر این اساس مرحوم شیخ انصاری معتقد است که اگر وضع هیئات عام و موضوع له آن خاص شد (با همین توضیحی که عرض کردیم که تفصیلش در جای خودش همراه مویجات و اشکالات و دفاعیاتی که از این نظر شده مطرح شد) آیا مى‌توانیم با اصاله الاطلاق کشف کنیم که این معنا مطلق است؟ یعنی اگر جایی شک کردیم یک واجب نفسى یا غیرى است بگوییم اصاله الاطلاق اقتضا مى‌کند که طلبی که مولا از ما خواسته مقید و معلق بر واجب دیگر نیست. سوال این است که آیا آن امر مى‌توانسته مقید باشد که حالا نتیجه بگیریم که مقید نیست؟ همه سخن در این است.

اگر گفتیم موضوع له هیئت افعال جزئی است معنایش این است که دیگر قابل تقیید نیست و اگر چیزی قابل تقیید نباشد، اصاله الاطلاق در آن جاری نمی‌شود. اگر در جایی امکان تقیید باشد و قیدی آورده نشود و مولا در مقام بیان باشد کشف مى‌کنیم که این جا مولا اراده مطلق را کرده. حال اگر در جایی امکان تقیید نبود، آیا از عدم ذکر قید مى‌توانیم اطلاق را کشف کنیم؟ قطعاً خیر.

دقیقا مثل ما نحن فیه، اگر در دلیل لفظی قید نیامده باشد و طلب مولا را معلق بر واجب دیگر نکرده باشد نمی توانیم کشف کنیم که مقصود مولا یک واجب نفسی است و این واجب مقید و معلق بر واجب دیگر نشده؛ چون اگر می خواست نیز امکانش وجود نداشت. زیرا موضوع له هیئت افعال طلب خاص و جزئی است و امکان تقیید طلب جزئی نیست. زیرا خودش یک چیز جزئی و مقید است. پس چیزی که قابلیت تقیید ندارد نمی توان از عدم قید در آن کشف اطلاق کرد. مصداق طلب که موضوع له هیئت امر است، جزئی است و چیزی قابل تقیید نیست (اصلا امکان ندارد مقیدش کنیم به قیدی به عنوان واجب آخر) لذا چون امکان تقیید واجب و تعلیق واجب بر واجب آخر نیست، از عدم تقیید و عدم ذکر قید کشف نفسیت نمی کنیم، زیرا گفتیم واجب نفسی یعنی واجبی که مطلق است و قیدی ندارد، بر خلاف واجب غیری. پس این جا جای تمسک به اصاله الاطلاق نیست.<sup>۱</sup>

### اشکالات محقق خراسانی به مرحوم شیخ انصاری

اشکال اول: اساسا اصل این مبنا که شیخ انصاری تبعا للمشهور اختیار کردند نادرست است. زیرا قبلا گفتیم که ایشان بر خلاف مشهور قائل به این می باشند که وضع حروف و به تبع آن هیئات عام و موضوع له آن نیز عام است. ایشان می فرمایند: ما اصلا وضع عام و موضوع له عام نداریم و لذا طبق مبنای ما هیچ مانعی برای تقیید وجود ندارد اگر موضوع له عام باشد پس واجب کلی است و قابل سعه و ضیق است، و لذا قابل تقیید است. به نظر ایشان موضوع له هیئت افعال کلی طلب است و کلی طلب قابل تقیید است. و هیچ اشکالی ایجاد نمی شود و ما می توانیم به اصالة الاطلاق اخذ کنیم و بگوییم چون مولا قیدی نیاورده ما از عدم بیان قید کشف می کنیم که این واجب واجب نفسی است نه واجب غیری، پس مقتضای اطلاق نفسیت است زیرا قیدی بیان نشده است. اشکال دوم: سلمنا ما از مبنای خودمان عدول کنیم و همان مبنای مشهور را بپذیریم که وضع در باب هیئات عام و موضوع له خاص است، باز هم مشکل وجود ندارد و قابل تقیید است. چون:

خود شیخ انصاری اذعان دارند که مفاد هیئت افعال جمله خبری نیست. یعنی کسی که اضرب می گوید نمی خواهد اخبار از ما فی الضمیر خودش بکند بلکه با اضرب می خواهد چیزی را انشاء کند و با این انشاء در واقع طلب می کند. سپس ایشان خطاب به شیخ کانه سوال می کند، بالاخره خود شما که قائلید که با هیئت افعال گوینده در مقام انشاء است نه اخبار چه چیزی را انشاء می کند؟ آیا این انشاء به مفهوم طلب تعلق گرفته است یا مصداقش؟ بدیهی است که انشاء نمی تواند به مصداق طلب تعلق بگیرد، زیرا مصداق طلب همان اراده های حقیقی است که در نفس مولا شکل می گیرد مثل این که در نفس مولا این اراده شکل بگیرد که عبدش برایش آب بیاورد. این یک خواسته حقیقی است که قائم به نفس مولا است. آیا مصداق طلب می تواند اینجا مقصود باشد؟ خیر، زیرا این خواسته و اراده و آن طلب حقیقی که در نفس مولا شکل می گیرد مبتنی بر یک سری مبادی تکوینی است که در نفس او شکل می گیرد. مثلا الان هوا گرم است و مولا نیاز به آب پیدا می کند. این بدن معناست که تصور می کند آب خنک را و تصدیق می کند به فائده آن و شوق پیدا می کند تا می رسد به این اراده ای که از عبدش طلب آب می کند. پس مصداق حقیقی طلب و خواستن حقیقی اساسا این جا منظور نیست، چون آن طلب مبتنی بر یک سری مبادی تکوینی و واقعی حقیقی خودش است.

لذا انشاء باید متعلق به مفاهیم شود. اگر مولا می گوید: اضرب یا افعال (و خود مرحوم شیخ انصاری قبول دارد که مولا انشاء می کند نه اخبار) متعلق این انشاء مفاهیم است و در عالم مفاهیم نیز این طور نیست که انشاء به هر مفهومی تعلق بگیرد. مثلا آیا ما می

<sup>۱</sup> مطراح الانظار، ص ۶۷

توانیم مفهوم انسان را انشاء کنیم، خیر ولی بعضی مفاهیم قابل تعلق انشاء می باشند و با انشاء یک وجود انشائی پیدا می کنند. مثلاً می گویند انکحتک این انکحتک در واقع دارد انشاء می کند و انشاء متعلق می شود به زوجیت که با انکحتک یک وجود انشائی پیدا می کند (اگر خاطرتان باشد گفتیم به نظر محقق خراسانی وجودات بر پنج قسم می باشند. ایشان علاوه بر وجود کتبی، ذهنی، خارجی و لفظی می گویند ما یک وجود پنجمی داریم به نام وجود انشایی پس با انشاء یک مفهومی تحقق پیدا می کند که غیر از وجود عینی و خارجی است) لذا اگر آن چه با هیئت افعال بیان می شود انشاء است نه اخبار و اگر انشاء به مصادیق تعلق پیدا نمی کند بلکه به مفاهیم متعلق می شود و اگر با انشاء این مفاهیم وجود انشایی پیدا می کنند نتیجه اش این است که این وجود انشایی همان مفهوم طلب است یعنی یک معنای کلی که قابلیت تقييد دارد. همان معنای کلی که قابلیت تقييد دارد. پس حتی اگر مبنای ما این باشد که وضع هیئات عام و موضوع له آن خاص است، باز هم می توانیم برای موضوع له هیئات قابلیت سعه و ضيق قائل باشیم و لذا تقييد در آن ممکن است. بر همین اساسا اطلاق نیز ممکن است، لذا تمسک به اصاله الاطلاق ایرادی ندارد.

«الحمد لله رب العالمين»